

همدلی کافی نیست!

چالش تعامل

زنگ دوم، کلاس تفکر و سبک زندگی داشتیم. وارد کلاس شدم. بچه‌ها هنوز در حال خوردن خوراکی‌ها و گفت‌وگوهای زنگ تفریحی بودند. محسنی برپا داد و کلاس نیم‌خیز شد. تشکر کردم. موضوع بحث امروز، «مشکلات ارتباطی با والدین» بود. خودشان اسمش را گذاشته بودند بدبختی‌های حرف زدن با مامان و بابا. قرار بود فهرستی از مشکلات را بنویسند و بیاورند تا در موردشان حرف بزنیم. گروه گروه می‌شوند و روی مسئله‌ها صحبت می‌کنند؛ حال گوش کردن به حرف‌هایمان را ندارد. فکر می‌کند ما زبردست‌ش هستیم. فقط باید‌ها و نباید‌ها را می‌گوید. به خواننده‌های مورد علاقه‌اش ما علاقه‌ای ندارد. فقط بلد است تذکر بدهد. تعریف کردن بلد نیست. مقایسه می‌کند. دختر همسایه را مدام تو سر می‌کوبد. شاد نیست ... از این گروه به آن گروه می‌روم و در مورد مسئله‌ها با بچه‌ها حرف می‌زنم. می‌گویم روی مسائل مشترک تمرکز کنید و آن‌ها را بنویسید. مسئله‌های مشترک روی تخته نوشته می‌شوند. با بچه‌ها همدلی می‌کنم. خاطراتم را با آن‌ها مرور می‌کنم. خاطراتشان را می‌شنوم. چقدر ذوق کرده‌اند که می‌توانم مسئله‌شان را بفهمم و به آن‌ها نزدیکم. انگار کلاس به جلسه‌ی غیبت کردن از پدر و مادرها تبدیل شده. در بین همه‌ی این حرف‌ها که در حال رد و بدل شدن است، کمالی اجازه می‌گیرد و می‌گوید: «خانم، واقعاً باید چیکار کنیم؟ اون‌ها رو می‌تونیم تغییر بدیم؟ خودمونو چی؟ اصلاً راه چیه؟ ما همه‌اش داریم مسئله رو تکرار می‌کنیم. راه‌حل چی؟»

یک لحظه احساس استیصال همه‌ی وجودم را می‌گیرد. پاسخی برای پرسشش ندارم. نمی‌دانم چه بگویم. رسماً دست‌های تسلیم را باید بالا ببرم و بگویم بلد نیستم. اما واقعاً او از معلمش انتظار این نمی‌دانم را دارد؟ برای اینکه فعلاً از این مهلکه عبور کنم، ژستی روان‌شناسانه به خودم می‌گیرم و می‌گویم: «بذار فعلاً مسئله رو خوب مرور کنیم، بعد نوبت به راه‌حل هم می‌رسه!» اما خودم هم می‌دانم که راه‌حلی در چنته ندارم. مستأصم! صرف همدلی و همراهی با بچه‌ها مسئله را حل نمی‌کند. آن‌ها را جلو نمی‌برد. رضایت‌مندی در بچه‌ها ایجاد نمی‌کند. واقعاً باید چه‌کار کنم؟ چقدر امروز خودم را صفرکیلومتر حس کردم. معلمان باتجربه! استادان کارکشته! به این تازه‌معلم کمک کنید! مگر معلم نباید با دانش‌آموز تعامل داشته باشد؟ چرا این تعامل مسئله را حل نمی‌کند؟ چرا زخم را نمی‌بندد؟ چرا...؟؟؟

خانه

پروفایل مدیر وبلاگ

آرشیو وبلاگ

عناوین نوشته‌ها

نوشته‌های پیشین

آقای دکتر خسرو

باقری، وارد وبلاگ «تجربه‌های معلمی من» می‌شود؛ وبلاگ خانم صبوری؛ تازه معلمی که تصمیم گرفته است روزانه‌های معلمی‌اش را با دیگران شریک شود. نشانی وبلاگ را خود خانم صبوری، دانشجوی سابق آقای دکتر، برایش ایمیل کرده است. از او خواسته است نوشته‌هایش را بخواند و هر موقع فرصتی دست داد، یا نکته‌ای در ذهن داشت، نظرش را هم بنویسد. تاریخ آخرین نوشته اول آبان ۹۸ است:



دکتر باقری لحظاتی به صفحه نمایشگر رایانه خیره می‌ماند. بعد می‌رود به بخش نظرها. شروع می‌کند به نوشتن:

«خانم معلم! خسته نباشی! معلمی فقط خوانده‌ها و شنیده‌ها و ذوق‌ها نیست! اکسیر معلمی آن تجربه‌ای است که کف کلاس به دست می‌آید؛ با رنج و شکنج! تجربه‌ای که استیصال امروزت سر کلاس، می‌تواند نقطه رویش آن باشد. مستأصل نباش! خوب به صحنه کلاست نگاه کن؛ تحلیل کن؛ دوباره بلند شو و با قدرت به راه ادامه بده. ایده تعامل ناهم‌تراز به یادت هست؟ فکر می‌کنم تکه اول آن یعنی تعامل را خوب فهمیده‌ای. اما تکه دوم را وانهاده‌ای. تعامل معلم با شاگرد، یک همدلی ساده نیست؛ یک هم‌ذات‌پنداری دوستانه نیست. بهتر بگویم هست، اما نیست. یعنی همه‌اش این نیست. تعامل معلم و شاگرد باید تعاملی ناهم‌تراز باشد. تعامل ناهم‌تراز یعنی معلم نه تنها درد را بفهمد و حس کند، بلکه دورنمایی از درمان هم داشته باشد. نه تنها مسئله را خوب تشخیص دهد، که راه حل را هم بتواند حدس بزند. با شناختی که در کلاس تربیت اسلامی از شما داشتیم، مطمئنم که در جست‌وجوی راه حل هم همین قدر استوار و جست‌وجوگر هستی. ناهم‌ترازی را باید به دست بیاوری. باید بالا و بالاتر بروی تا دانش آموزانت بتوانند به تو تکیه دهند و راه برون‌رفت از مسائلشان را از تو بیاموزند.»

مشکلات یکدیگر ندارند و در کلام یکدیگر، افقی بالاتر برای برآمدن و فراتر رفتن نمی‌یابند. این افق بالاتر، مستلزم تسلط معلم بر موضوع و جلوتر بودن او از دانش‌آموز خویش است.

خانم صبوری تعامل‌گر خوبی است، اما هنوز از سطح هم‌ترازی فراتر نرفته است. فراتر رفتن از سطح هم‌ترازی، مستلزم مطالعه روی مسائل مطرح شده، واکاوی‌های دقیق‌تر و اندیشیدن‌های عمیق‌تر است. همدلی، ارتباط خوبی بین او و دانش‌آموزانش ایجاد کرده است، اما پس از این همدلی، چیزی ندارد که به دانش‌آموزانش بدهد. افقی نمی‌شناسد که آن‌ها را متوجه آن سازد؛ راه‌حلی در چنته‌اش نیست تا آرام‌آرام به مسائل آن‌ها عرضه کند.

الهامی در کلامش نیست که راه را به آن‌ها نشان دهد. خانم صبوری برای فراتر رفتن از سطح هم‌ترازی در این کلاس، می‌تواند کتاب‌هایی در مورد دوران نوجوانی و مسائلش بخواند یا نحوه ارتباط مؤثر را مدنظر قرار دهد و درباره‌اش پژوهشی کوچک بکند. همچنین می‌تواند در مورد شکاف نسل‌ها و راه‌های برون‌رفت از آن تحقیق کند. حتی می‌تواند تجربه خودش یا شاگردانش را دست‌مایه اندیشیدن قرار دهد و ابعاد آن را برای خودش تحلیل کند. همه این تلاش‌ها، به تدریج توشه‌ای از نظر و تجربه برای او فراهم خواهند ساخت و او را از سطح هم‌ترازی با شاگردانش فراتر می‌برند. حتی ممکن است او را در مسئله خاص ارتباط نوجوان با والدین به فردی صاحب‌نظر و صاحب ایده تبدیل کنند. کسی که بچه‌ها بتوانند علاوه بر گفت‌وگوی همدلانه با او، درباره مشکلات ارتباطی‌شان با والدین، گفت‌وگویی راهگشایانه نیز داشته باشند. اگر شما جای خانم صبوری بودید، چه کار می‌کردید؟

نظریه اسلامی عمل، با تأکید بر ناهم‌ترازی تعامل معلم و شاگرد، بر تفوق معلم بر موضوع درسی تأکید می‌ورزد. در نگاه این رویکرد، همراهی و شوق معلم به یادگیری در کلاس خوب است، اما کافی نیست. به سخن دیگر، معلم باید همواره چند قدم از شاگردان خویش جلوتر باشد تا بتواند افق‌های جدیدی پیش روی آن‌ها و مسائلشان بگشاید. می‌توان گفت تعامل معلم و شاگرد باید واجد دو ویژگی توأمان باشد: **همدلی و راه‌گشایی**.

نبود هریک از این دو ویژگی، به ارتباط معلم و شاگرد آسیب خواهد زد. در حالی که همدلانه بودن این ارتباط، به ایجاد پل مشترک برای بیان حرف‌ها و مسائل کمک می‌کند، راه‌گشایانه بودن آن به برون‌رفت از چالش‌های دانش‌آموز خواهد انجامید. بدون راه‌گشایی، تعامل معلم و شاگرد به تعامل دو دوست هم‌سطح فرو کاسته می‌شود که گاه در عین همراهی و همدلی، راه‌حلی موجه برای

